

اظہار : بوصایہ بہ مشدن خارج ایکی لوحہ قونولمشدر

« آثار اسلامیہ و ملیہ ترقیہ انجمنی » طرفندہ ایکی آبدہ برنسر ابدلیہ

صائی : ۵

تشرین ثانی — کانون اول

جلد : ۲

اسلام مدینتہ و تورک حرمتہ عامہ

ملی تبعلر مجموعہ سی

دین ، اخلاق ، حقوق ، اقتصاد ، لسانیات ، بدیعیات ، قیامت ، بنیہ اجتماعیہ تدقیقاتی

مدیر :

کوپریلی زاده محمد فؤاد

استانبول دارالفنون « تورک ادبیاتی تاریخی » معلمی
« آثار اسلامیہ و ملیہ تدقیق انجمنی » کاتب عمومیسی

بوصایہ بہ :

- سلجوقیلر زمانندہ آناتولیدہ تورک مدینتی [کوپریلی زاده فؤاد]
اسکی تورک موسیقینسہ دائرتبعلر [رؤف یکتا]
« العراضہ فی الحکایۃ السلجوقیہ » ترجمہ سی [شرف الدین]
عرض نامہ [جلال الدین دوانی]
بابرشاہک شہرلری ، [ظہیر الدین بابرشاہ]
وشقہلر و مخطرہلر : اسکی تورک تقویمی حقندہ [شرف الدین]
شرقی تبعلر تاریخی [بارتولہ : راغب خلوصی]
کتابیات تنقیدلری : عجائب الطائف — ہبۃ الحقائق [کوپریلی زاده فؤاد]
یکی نشریات : « دیوان لغات الترک » [م . ف]

استانبول — مطبعہ عامرہ

۱۳۳۱

مالی اعتبار مجموعہ

صافی : ۵

تشرین ثانی — کانون اول ۱۳۳۱

جلد : ۲

عرض نامه

آق قویونلی حکمداری « اوزون حسن » خاٹک اداری تشکیلاتی حقتنده معلوماتی محتویدر [*]

مؤلفی : علامہ جلال الدین درانی

ولذکرہ اعلیٰ وبالنقبریم اولی ذکر القبریم اولی بالنقبریم
بسم الله الرحمن الرحیم
وہ نستعین فی التتمیم

اللهم صل على محمد وآله وصحبه اجمعين

قال الله سبحانه وتعالى ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذکر ان الارض يرثها عبادي الصالحون.
ازہر تو اشعہ این نیر قدسی بینایان منظر تحقیق را این معنی مشاہد و معاین کرد کہ
عرصہ فسیح ربع مسکون مضرب خیام دولت و محط سر ادق عظمت سعادت مندی تواند بود کہ

[*] « جلال الدین دوانی » نک بومہم اثریہ « حمیدہ » کتب خانہ سندہ « ۱۲۳۸ » نومرودہ
مقید « کلیات جلال » میانندہ تصادف ایدیلہرک اورادن استنساخ ایدیلشدر. بوجوہ، جلال دوانینک
آئیدہ اسمری مذکور یکرمی ایکی اثرینی شاملدر. « اربعین سلطانی - حاشیہ تجرید - رسالہ
زورا - حاشیہ مواقف - کتاب اخلاق - رسالہ در ضبط نقوش - شرح رباعیات - صبحہ و صدا -
رسالہ عدالت - شرح دویت کلشن راز - شرح بیت حافظ شیرازی - حاشیہ تہذیب - رسالہ
قدر - حاشیہ زورا - شرح ہیاکل - شرح غزل حافظ - عرض نامہ - حاشیہ شمسہ - حاشیہ مطالع -
رسالہ اثبات واجب - قلمیہ ». عرض نامہ رسالہ سنک صوکنندہ، تاریخ استنساخ و مستنسخہ عائد
ہیچ برقید یوقدر؛ فقط بورسالہ دن اولکی رسالہ ینہ بوخط ایلہ یازیلش و صوکنندہ « ہبہ اللہ بن
محمود بن مسعود القاضی المرشدی » طرفندن « ۸۹۸ » دہ یازیلدیگی کوستریلش اولغلہ، بوندن،
« عرض نامہ » نک استنساخ تاریخیلہ مستنسخی دہ استدلال ایدہ بیلیرز. طرفزدن استنساخی اثناسندہ
بعض غلطری اصلاح ایدیلہرک آئیدہ کی اشارت لر قوللانیلمشدر :

() اساس نسخہ دہ غیر موجود اولدیغی حالہ علاوہ سی لازم کلن عبارہ بی کوستریر .
[] اوست طرفدہ کی کلہ نک یا کلیش اولدیغی وطوغریسنک نہ اولق لازم کلدیکنی کوستریر .
(. .) اوست طرفدہ کی کلہ نک یا کلیش اولق احتالی کوستریر .
(. . . .) برجلہ نک اتمام ایدیلہرک نقصان اولدیغی کوستریر .
آق قویونلیرک اداری تشکیلاتنہ عائد شیمدی یہ قدر ہیچ بر تاریخدہ تصادف ایدیلہمہ بن پک
مہم تفصیلاتی احتوا ایدہن بوقیمتدار رسالہ نک ترجمہ سنی یاقیندہ نشر ایدہ جکز .

ملی تبعل جموعه سی

۲۷۴

وجهه همت و قبله نهیت اوصلاح امور بغداد و بلاد و نظم مصالح ایشان در معاش و معاد باشد. ^{refuge}
و میدان وسیع ^{dur por} هامون جولانگاه باره عزت و میدانگاه يك ^{dur por} ران حشمت صاحب دولتی
خواهد بود که مقصد کلی و مطلب اصلی او اعلاء معالم دین و احیاء مراسم شرع مبین باشد.
کسی باشد که تعظیم او امر و نواهی الهی را اجل مطالب داند. ^{hasari at}
و کره بد لکام سپهر ^{hourenum} در ربه ^{hourenum} تسخیر ^{hourenum} کسی در اید که ^{hourenum} رایش احکام شریعت سیدالانام را علیه ^{hourenum}
افضل التجه والسلام مقاد باشد. ^{hourenum}
جنت کشان سعادت ازلی بجای کلکون خوش خرام و ^{hourenum} شیدیز ^{hourenum} تیزکام ^{hourenum} اشهب ^{hourenum} صبح ^{hourenum}
و ادهم ^{hourenum} شام را بر طویله ^{hourenum} اقتدار ^{hourenum} کامکاری ^{hourenum} بندند که عطف عنان عزیمش بجانب صلاح حال و فراغ ^{hourenum}
بال عاجزان شکسته بال باشد. و رایضان عنایت لم یزلی بعوض کمیت بادبای و سمنند جهان ^{hourenum}
بمای ابرش آفتاب و ^{hourenum} نقره ^{hourenum} [نقره] ^{hourenum} خنک ^{hourenum} ماه را در ^{hourenum} مقود ^{hourenum} تدلیل عالمقداری کشند که در میدان ^{hourenum}
سعادت کوی متابعت شریعت از همکنان ^{hourenum} بریاد ^{hourenum} ^{hourenum}
عروج بر معارج فلک سروری کسی رامیگر کرده که ^{hourenum} خضوع ^{hourenum} بر آستان دین نهد. ^{hourenum}
و صعود بر مصادد کامکاری آرا مسلم شود که راه شریعت سیدالمرسلین باشد. ^{hourenum}

بیت

ز خاک پای تو هر ذره که برخیزد بر آسمان رود و کار آفتاب کند

آینه تیغ کاهی چهره مقصود بنماید که از تعظیم ملت زهرا صیقل پذیرد. و نهال رحمتی ^{بیاض}
میوه مراد بار آورد که از شرع شریعت غرا آتش خور کبرد.

کرد معرکه که کل الجواهر دولست آنگاه روشنی دیده امید بخشد که از صبا [صبا]
نصرة دین محمدی انگیزد. و باد عزیمت آن دم بر چن اقبال و زد که از سر کوی تقویت
شرع احمدی خیزد.

از سهام حوادث زمان صاحب دولتی امان یافت که بیاطن پاك درویشان صافی دل پناه
آورد. و ووصول بنهایت مرام کسی را دست داد که در وقت توجه اسفار و تعرض اخطار
بدرقه راه از همت مقیمان مدرسه و ساکنان خانقاه جست.

تاج سلطنت بر سر خسروی قرار یافت که مدد از نظری سربایان تاج بخش طلب کرد.
و تحت خلافت مستقر پادشاهی شده که از خاطر کدایان توانگردل در یوزه نمود.

نسخه
نسخه

بیت

بر در میکرده رندان قلندر باشند که ستاند و دهند افسر شاهنشاهی [شاهنشاهی]
خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای دست قدره نکر و منصب صاحب جامی

مصدق این مقال صورت حال هایون فال خاندان عظیم و دودمان قدیم حضرت
خلافت دستگاه پادشاه دین پناه خسرو جمشید اشیاء المؤید من السماء المظفر علی الاعداء الغازی
فی سبیل الله المجاهد لاعلاء کلمة الله مبعوث المائة التاسعة المتعوت بالکرام النبيلة الواسعة اعظم
اکاسره زمان افخم قیصره دوران ملاد [ملاد] خواقین او ان خلیفه الرحمن صاحب الزمان
(السلطان ابو النصر حسن یلک بهادر خان) خدا الله تعالی طلال خلافته علی مفارق اهل
ایمان ماتجدد الموانست که همیشه معشش های عرش نهمت افراد اجداد این خانواده کنکره
قصر عدالت و شرفا [شرقه] حصین حصین رافت و بسالت بوده و هست .

اصناف عباد در ظل رافت ایشان در کنف امن و امان . و اکناف بلاد از میا من انوار
عدالت شان مصون از اسبب حوادث زمان .
همگی سبیر ضمیر شان ترفه حال رعایا . و کلی مطالب خاطر دریا مقاطر شان تقریغ
بال برایا .

کف کریمشان ضامن ارزاق انام . جود عمیمشان کفیل مصالح جمهور اهل اسلام .
عنوان صحیفه مکارم عمیمه ایشان تقویه شریعت سید المرسلین . سرد فتر دیوان مناقب
عظیمشان تمثیت احکام دین مبین .

با کمال حشمت همیشه در یوزه از باطن معمور درویشان خراب صورته نمایند . و با فرط
رزانت و ذها [دها] در عظام امور استشاره از ارباب قلوب سلیمه فرمایند .
لاجرم آفتاب دولت این خانواده روز بروز در معارج اقبال مترقی بوده و هست و کوکب
عظمتشان یوماً فیوماً در مدارج جاه و جلال متصاعد .

تادریں فرصت که خورشید صولت قاهره و کوکب دولت باهره به برج شرف رسید .
صبح ظهور مظهر موعود از مشرق بضع سنین طلوع کرد . بروجی که بیداران آگاه
را درین معنی شکی نماند . و معجز عظیم قرآن قدیم و فرقان کریم که بتقلب دهور و ازمان
نسخ و تبدیل بآن مجال تطرق نیست بتازکی بر همکنان ظاهر گشت .

هر مدبری که خفاش وار در مقابل، خورشید این دولت روز افزون بمقابله برخاست
از تاب اشعه تیغ جهانگیر فی الحال در کنج اختفا و انتفا منزوی شد. و هر کهنه دولتی که
اقبالش بشام ادبار رسیده بود چون متعرض معارضه شد آفتاب عمرش بیک نفس غروب کرد.
بنایی [بنای] بنیلد دولت اعدا کینان انقصو علی التلوج از تعاکس انوار آفتاب عالم
تاب این دولت متلاشی شد. و ارکان جاه اضداد که چون لشکر ظلمت در اطراف جهان
منتشر شده بود از پرتو صبح اقبال آنحضرت بیکدم محو شد.

هر که سر از طوق انقیاد آن خلیفه خدای بیرون برد ابلیس وار طوق لغت در گردن
خود دید. و هر کسی که پای از حادۃ اطاعت او بیرون نهاد پای بند شقاوت ازلی کردید.
و چون بقاء دولت اسلاف عظام بمکان اخلاف کرام صورۃ بند و دوام آثار اجداد
امجاد بتعاقب مفاخر اولاد انجاد منتظم گردد حضرت صاحب زمانی را در بدو تابشیر طلیعه
کامرانی خلفی صدق ارزانی شده که تادر چمن سلطنت غنچه اقبال صاحب دولتان می شکفت.
کلبی باین طراوت و نضارت چشم جهان ندیده و کوش فلک نشنیده.
کلشن خلافت را از نهال قامت طوبی مثالش صفائی تازه رسیده. و انجمن جلالت را
از پرتو انوار خورشید جمالش ضیائی بی اندازه کرامت شده.

آسمان سلطنت را ماهی تمام. و ایوان جلالت و خلافت راشاهی عالمقام.
عبار طفر آثار سمنبداد رفتارش توتیای چشم خورشید. تبار عالمقدارش کالرح
انوبا علی انوب [انوبا علی انوب] سلسله از اعظم سلاطین متصل تاجشید.

بیت

نسب کوئی بحمد الله ز جشید	حسب جوئی بنام ایزد چو خورشید
سکندر صولتی دار اسپاهی	فریدون شوکتی جشید شاهی
بیکجا جمع کشته آب و آتش	ز عدلش چون رخ خوبان مهبوش

آفتاب پیش تیرش سپر انداخته. مریخ از رشک سلاحش در بوته احتراق کداخته.
چون باخشم بهرام انتقام بمیدان قتال که شکارگاه شیرانست در آید. بهرام را کور پندارد
و شیر را مور شمارد.

از جهت عمارت ملک و ملت تخم بیکان [بیکان] در زمین دل مخالفان افشاند. و عجب
آنکه خار کارد اما کل فتح بار آرد.

گاهی که شاه در بزم رزم از جام غیرت آفتاب شیر گیرد دشمن روبه صفت را جز فرار چاره نباشد. وزمانی که تیغ کینه گذار ذوالفقار آثارش چون صبح صادق از افق نیام برآید دشمن سیاه روی طلعت شعار را جای قرار نماند.

آری شب را بکثره سیاهی لشکر مقابله باتن تنهای خورشید رخشان میسر نیست. و مور ضعیف را بیسیاری حشر مقابله با سلیمان متصور نه.

جوانختی که با حداثت سن ا کرا عاظم سلاطین ماضیه بودند ی دقایق رسوم سلطنت از رای خرده دانش استفاده نمودندی.

فکر ضو اب انجامش نسخه ایست راست مطابق رقم تقدیر.

بیت

جوان جوانخت روشن ضمیر بنیرو جوان و بتدبیر پیر

نهیست سیاستش بمرتبه که جز جام مدام که غارت عقول و افهام کند کسی را مجال دست ربائی نیست. وصیت عدالتش بدرجه که بغیر از نغمه اغانی و غمزه غوانی هیچکس را یارای راه زدن و بی راهی نه.

بدور عدلش فریاد جز از مرغان چمن بر نیاید. و بیداد غیر از غمزه معشوق بر عاشق بیدل ننماید.

بجز ابروی مهوشان کرا مجال که کمان فته بزه آرد. و بغیر از مژگان محبوبان کرایار که تیغ عدوان کشیده دارد.

کریبان دریده غیر از صبح بچراغ نتوان طلید. و در خون نشسته جز شفق بمشعل. کریه جز در چشم صراحی ننماید. و ناله جز از سینه چنک بر نیاید. فته جز در گوشه چشم خویان نتوان دید و آن هم در خواب. و آشوب جز در شکن زلف بتان نتوان یافت و آن نیز در تاب.

باب تیغ آبدار دل سیاه عدورا از کدورت حسد و بد اندیشی پاک گرداند. و بصدمة کرزگران سرب می مغز دشمن را از ثقل باد نخوت سبک سازد.

سنانش عصا [عصای] موسی صفت از سنگ دل عدو چشمهای خون روان سازد. تیرش شهاب ناقب وار مرده متمرده را از اوج هستی بخاک نیستی اندازد.

فهرست بندگان، آثار و آثار

تیغ کوهر دارش قوام تو سن تیز و فلك راپی کرده . (.....)
دست دریانوالش بروز بزم و رزم چون ابرنسانی صاعقه کردار و کوهر بار . و چون
بادخزانی زرفشان و برک ریز آثار .

بیت

کف راد او مظهر قهر و لطف که بزم جود و که رزم علف
دراری افلاک را اگر نه خوف آن بودی که چون لؤلؤ لالا ایشانرا بکمترین لالائی بخشد
هر آینه درسلک دررخزانه عامره منتظم بودندی . و آفتاب و ماه را اگر نه بیم آن بودی که
بجای تقدین ایشانرا دروجه انعام کمترین کدایی صرف فرماید محصلان سعادت فلکی ایشانرا
برسم قسط یکشنبه دروجه عمال خاصه فروود آوردندی .

شعر

الدر والدری خافاجوده فتحصنا بالبحر والافلاك
بیکر خورشید منظرش سر بسر انوار الهی . منظر هایون مخبرش مظهر الطاف نامتاهی .
یعنی السلطان ظل الله درصورة هایونش بریده اولی البصائر ظاهر و پیدا . و صورت
الدین والملك توأمان درسیرت میمونش درنظر اهل حقایق لایح و هویدا .
کوله

بیت

اگر ای چایچه بیکرش کان سر بر نور و صفاست سایه خورشید انوار بقاست
ظاهرا کرسایه عین نور نیست کج مبین کز نور چندان دور نیست
سایه را ضوء دوم کوید حکیم ازدویی بگذر که کشتی مستقیم
سهام صائبش چون سهام حوادث ایام هرگز خطازود . خدنگش چون از کان کین برون
آید خصم را سهم الموت بخانه نکست رسد .
تیغ آفتاب شعاش چون از افق نیام طلوع کند عدومد بر قاطع را در درجه طالع
خود بیند .

بیت

نموده عکس حسامش بچشم دشمن ملك چنانچه عکس زمرد نموده افق را
سپهر فتح ابوالفتح آنکه هست ردا ظل رایت فتحش سپهر اعلی را
حسامش آفتاب نیست که چون دشمن ملك ارتقاعش را بسمت الرأس خود بیند وقت زوال

خود داند. آیت که شراره آتش شراره وحد از سینه مخالفان باز نشاند. بلی آتشیست که چون در صحراء رزم گاه برافروزد مخالفان را گیاه صفت بسوزد.

دریا صفت بارهنگی^(۱) [رهنگی] دامن پراز جواهر کونا کون دارد. و بایکرنکی^{قتار} در روز مصاف^{مطاف} متلون چون بون [لون] بوقلمون نماید.

چون غنچه کزدم باد صبا شکفته شود دل دشمن از باد دم تیغش شکافته گردد. بکران سبک خیزش^{بند} بادبست سلیمان زمان بران سوار. دیونزادبست پری پیکر^{asil ve soyun at} غریت رفتار. فی فی فلك الافلاکست که خورشید را بیک روز از مشرق بمغرب رساند. یاصباء اقبال است که بیک نفس کل فتح درباغ دولت بشکفاند. در قوایم اربعش چهار ماه است اما چهار ماهه را بیک ماه برود. بلکه یکساله مسافت بقدر یک آه. چترهایونش بر سر خود آسمانیست که خورشید در سایه اوست. ایوانیست که طبقات سموات رفعت سماء نردبان نه پایه اوست.

رفعت قصر قدر رفیعش بدرجه که وهم دوراندیش قیاس اساس آن بمقیاس تفکر نتوان پیمود. سعت عرصه جاه منیعش بمرتبه که عقل حقیقت بین پیشگاه آنرا بذراع توهم نتواند پیمود.

بیت

پاسبانش ز انبساط نسبت همسایگی کسوة خود را شی کر خلعت گردون کند
از انبساط آنکه این تشریف خدمتکار اوست در زمان دراعه کلی ز سر بیرون کند

آفتاب چون ماه اقتباس نور از عکس جمالش نماید. کیوان از نحوست قرون بظلال سعاده و اقبالش استظلال جوید. مشتری اکتساب سعادت از شرف جاه و جلال او کند. بهرام کینه کزاری از چشم جهانسوزش استعاره کند. ناهید غمکساری از لطف مسرة اندوزش استفاده نماید. عطارد رموز مصلحت اندیشی از رای بانظامش آموزد. ماه چهره خود را از اشعه رخس برافروزد.

بیت

در موکب رای توجنیت کشی کرد خورشید ازان بر حشم چرخ امیرست
در حضرت عالیت بخدمت گریست بهرام ازان والی اعمال خطیرست

صورتی که مصور وهم نظیرش بر صفحه خیال نکشیده. و باصره و متخیله مثالش

جز در آب و خواب ندیده . سیرتی که سامعه قریب بآن خصائل و شمائل جز بطریق روایت
از احوال ملائک قدسی نشنیده . روی مقصود نمایش آینه چهره آمل و امانی . رای
جهان آرایش جلوه گاه حقایق ربانی .

هر جا بعزم ماضی روی اقبال آورد در حال فتح باستقبال آید . و هر جا صبا [صباء]
نصرة و اقبالش وزیدن گیرد خصم مدبر چون باد دبور راه ادبار پیماید .
ملك سلیمانرا بعد از سلیمان جهان داری باین فروشکوه دست نداده . و تاج کیانرا بعد
از فریدون تاج داری باین ابهت و عظمت بر سر نهاده .
زبان زمان در وقت مشاهده آثار ابهت شاهی و انوار حشمت پادشاهیش باین ابیات
مترنم شود .

بیت

ای یزدان تا ابد ملك سلیمان یافته	هر چه جسته جز نظیر از فضل یزدان یافته
ای زرشك رونق ملكت سلیمانرا خدا	از تضرع کردن هپی پشیان یافته

اضنام زور که آرزو صفتان اهل وزر و تزویر ساخته بودند بعزّ دولت خلیلی محو شد .
و کعبه عدالت که از فساد ظلم و یران شده بود اساس از نو یافت .
زمره الله اکبر خوان خلیلی قاف تا قاف فرو گرفته . انعام عام سلطانی چون فیض ابر
نیسانی با طراف و اکناف رسیده .
اعظم خواقین زمان احسب و انسب سلاطین دوران محیی مراسم کیان ماحی آثار ظلم و عدوان .

بیت

شاهی که ترو خشک جهان فانی و باقی	بر کوشه خوان کرشمش ماحضر آمد
از جسم عدو طعمه دهد طیر و سبع را	تنهانه همین ضامن رزق بشر آمد

و از لطائف مواهب ربّانی و غرائب رغائب امانی که حضرة سلطانی سلیمان مکانی را
ارزانی شده آنکه با طراوة نهال جوانی و غضاضه دوحه زندگانی کشتجرة طیبه اصلها ثابت
و فرعها فی السماء ازان اصل اصیل دو فرع نیل ظاهر شده . و ازان نهال برومند دو ثمره
ارجمند رسیده که یکی انجمن خلافت را شاهی و دیگری میان نجوم سلطنت ماحی . یکی
در سپهر جلالة خورشیدی و دیگری در جهان بسالت جمشیدی .

بیت

ماه و خورشیدار نباشد برفلك مارا چه غم هست مارا زان دورخ خورشید و مهتابی دگر
 یکی سواد دیده اعیان سلاطین را نور و دیگری سویدای دل اعظم خواقین را
 سرور . یکی جهان معالی و مکارم را آسمانی و دیگری درجامعیت محامد و شمائل جهانی .
 دو چشم روشن سلطنت اند که روشنی دیده امید از دیدار ایشانست . دودست زورمند
 خلافت اند که قوت دولت خاندان سعادت بخت کامکار ایشان .
 اعنی نیرین فلك جهانبداری و سعدین سپهر کامکاری که نیر اعظم بعکس از ماه رخسار
 ایشان نور درپوزه کند . و سعد اکبر از بخت کامکار ایشان کسب سعادت نماید .
 نقش بند خیال از انجا که تصرف اوست این صورت بر لوح ضمیر تصویر مینماید که حضرة
 صاحب الزمانی شخص خلافت را به نیست کامل که جانش حضرت سلطانیت و هر دو چشمش
 آن دو نور دیده اعیان .
 یکی به برکت سمی خود از مناقب علیه علویه واصل بمقامی بلند و فائز بنصیبی ارجمند
 و دیگری در عالم علو قدر و رفعت مرتبه علم چون کوه الوند .

بیت

خورشید [و] ماه اوج سپهر خلافت اند یارب ز حادثات زمانشان نگاهدار
 انوار هر دو دیده اعیان دولت اند از چشم زخم حادثه شان در پناه دار
 و چون مناقب و معالی هر يك از افراد این خاندان عظیم الشان نه دران نصابت که
 جرده تیز کام کلک هر چند در میدان فصاحت جولان نماید بقصب السبق آن تواند رسید .
 لهذا کف عنان قلم ازین صوب بجانب مقصود اولی مینماید . کما قیل

مصرع

اذالم تستطع امراً فدعه و جاوزه الی ما نستطیع

و ان مقصود امثال فرمان واجب الاذعان حضرت سلطانی سلیمان مکاتبت در شرح
 حال هایون فال غرائب و بدایع عجائب که در روز عرض لشکر جرّار مور شمار
 حضرة سلیمان آثار برای العین مشاهده نموده . چنانچه شمه ازان بر لوح بیان ثبت خواهد شد .
 اگر چه دوحه این مقصود ازان بلند ترست که دست عبارة این فرومانده دراو تازد .

ویوسف این امنیت ازان عزیز تر که عجز کلک این عاجز بی بضاعت بریسمان خطوط
بریشان در معرض خریداری آن در آید .

وفضلاء براءت شعار وفصحاء بلاغت آثار که حلال شرف ایشان بطراز فضیلت سخن
وری مطرز بوده . و خلعت مقبالتشان به اعلام عبارات حقائق اعلام معلم . درین میدان
قصب السبق از سابقان ربوده اند . و درین شیوه از کلام کلیم و از کلک سحر آزمای و بتان
[بنان] اعجاز نمای عصا وید بیضا نموده . خزانه معانی را از کوهر شاهوار لطائف تهی
ساخته و کیسه طبیعت را از نقود بدایع پرداخته . دستکاه سخن را درین مجال بر طابع ایبه که
چون شیر از تنازل و ربسه [فریسه] دیگران ننگ دارد تنگ گردانیده . وساحت عبارت را
درین مقوله سخن بر اذهان علیه که چون نسر طائر جز در فوق مطاف سیاره پرواز نکند
مضیق ساخته .

بیت

سخن هر چه کوئی همه گفته اند برویخ دانش همه رفته اند
آما امید که میامن التفات حضرت سلیمان مکان سلطان زمین و زمان مقبول طابع سخن
دانان و مرغوب خاطر حقایق شناسان خواهد شد .

بیت

فیض روح القدس از باز مدد فرماید . دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
بعز دولت قاهره نثرش بصد ذراع بر زبر نثره منزل گیرد . و نظمش رشته انتظام
از عقدش یا بر باید . قدسیان سواد آرا بسواد دیده حور بر بیاض صفحه نور رقم کنند .
و افترکیان عقد نظم را زیور کوش و کردن آفتاب و ماه و وشاح نحر ماه سازند .

بیت

ز نیروی دولت مدد خواهم سخن را بمدح تو آراهم
بکاخ مدیحت نکندم کند ازان پایه نظم من شد بلند

هر چه فاصرن ماصران این معنی را از قیل و تالیف شمرند . و این صورت را محمول
بر لیسف و تکلف دارند . آما هوشمندان دانا که سبل تقلید و عناد غشاوه چشم بصیرت
ایشان نشده باشد و آینه فطرت سلیمه شان بژنگ کدورت و حقد و حسد ملوث نکشته

بر صدق این دعوی و حقیقت این معنی شاهد خواهد بود چه اقطار امطار فیض ازلی همیشه
از سحاب الطاف لم یزلی بر کشته زار قابلیات بارانست و نسبات و نفحات مواهب الهی
همواره از مهیب عنایت نامتناهی بر ریاض استعداد طالبان وزان .
سرچشمه عنایت بی علت او هرگز بی آب نشود . و محیط کرم بی نهایتش هرگز
از موج ننشیند .

شعر

فیض الدنّی من بحر بلا طرف فلیس ینصیه اطراف یونان
نور العنایة فی الآفاق منتشر لم یقطع ضوءه فی آل عمران
والتوفیق من الله . لا نعبد ولا نستعین الا اياه . ولا حول ولا قوة الا بالله .

فصل در فضل خریف که ایام عرض ساگر منصوره است

چون صراف بازار ذلک تقدیر العزیز العلیم درست مغربی آفتاب را در خزانه خزان بمیزان
اعتدال خریفی کشید . و جوهری طبعیت نقود اوراق اشجار را بترازومی سنجید . طیب
فطرة در ترکیب حرارة صیفی چاشنی برودة خریف نهاده [نهاد] . و از آثار عدالت
خزان هوا حدة و حرارت از سر بیرون کرد و بید خنجر خلاف از دست انداخت .
هر خطی [حظی] که باصره را از مشاهدۀ ازهار بهار بود ذائقه را اضعاف آن لذت
از لطائف بهار حاصل شد . هر نویدی که شکوفهء بهاری محصول میوها متفان میداد
تمام بانجاز پیوست .

حماة خامه در وقت رسانیدن این نامه این رباعی را بهدیر صریر ادا نمود .

بیت

هر چند بهار رنگ و بوئی دارد و زصوت هزار های و هوئی دارد
انواع فواکه است در فصل خریف کر کویم ازان بهست روئی دارد
صبّاح قدرة از خم صبغة الله اوراق را بر نکهای کونا کون بر آورد . شعبده باز طبعیت
کهن دلق اشجار را چون ریش طاوس هر لحظه بر نیکی نمود .

بیت

تا باد صبارنك رز رنك رزانت كوئی كه چن كار كه رنك رزانت
بر برك رز اینك بزرآبت بنشته كانكس كه چن رنك رزد رنك رزانت

درختان بر سم نثار مقدم مهر جان زر و نقره پاشیدن گرفتند. شاخها بشكرانه انقضا
[انقضاء] ظلم حرارت و رسیدن زمان اعتدال عدالت تن جامه از سر بیرون کرده بمشتلق
بمبشر شمال بخشیدند .

نهال از نغمات مغنی نسیم برقص آمده چون صوفیان خرقه و دستار انداختن گرفت.
مدبر آفتاب حجر مكرم نبائی را بحسن صنعت چنان تربیت کرد كه بشش ماه برنك
معادن سبعة بر آمد . حكیم طبیعت باكسیر اعتدال خریفی اوراق اشجار را باندك تصرفی
شمس و قمر ساخت .

آب كه از تاب حرارت چون ماء حلال اهل صنعت آتش کردار بود از لطف تدبیر
و بمن تطویر هوا سیکه سیم گشت .

بیت

كرنه صراف چن كیسه فشان رفت زباغ چون چنهاز دهابش [ذهابش] همه یكسر ذهیست
این همان مسكن صحراست كه كوئی زسوم تربت آن خرف و رستنی آن خطبست
اینك از سی خودش بین وز تأثیر بخار تا درین هردو كنوز چند رسوم عجبت
روزن این همه بر ذروة ذرین زرهست عرصه آن همه بر هیئه سیمین سلبست

عقل درین تأمل بود كه چون درین موسم مزاج زمان میل پیروده نموده از چه سبب
علامت یرقان بر اعضاء اشجار ظاهر شده . باز ملاحظه نموده كه بحسب قانون طبی معظم
اسباب یرقان راجع بانسداد مجاریست و اقوی موجبات انسداد برودت . خرد تفكّر می
نمود كه چون زعفران بخاصیت خنده آرد از چه رو زردی اوراق موجب كریه ابر شده .
باز متذكّر شد كه كیفیات طبیعی چون مفرط آید بجانب ضد كراید و میل بطرف خلاف نماید .
در چنین موسم كه سلطان اقلیم چهارم فلک از بلاد شمال بعزم قیشلاق میل بجانب
جنوب نمود . و عاملان قوی نامیه را از تصرف در الكاء طبیعت منع فرمود . حضرت
سلطانی سلیمان مكافی از یریلاق « منك برو » بعزم قیشلاق عنان عزیمت را بصوب ملك سلیمان
معطوف داشت .

و چون مدتی بود که عرض عسا کر منصوره که طول و عرض ارض را فرو گرفته ندیده بود. رای هایون بر آن شده درین فرصت استعراض مواکب کواکب شمار نماید. یرلیغ هایون باطراف نافذ شده امرا [امراء] قوشون و بوی نوکران با تمام عسا کر کردون مأثر ازالکاء ممالک مراجعت نمایند و در موضع « بندامیر » با جمع اسباب و اسلحه در یوم موعود که نمودار یوم مشهود بود حاضر آیند. چون آن سرزمین رایات نصره آیات گردد خود را ذره وار ملحوظ انظار آفتاب آثار حضرت سلطانی گردانند.

و چون بمقتضاء الدین و الملك توأمان فروغ چهره کامکاری بانوار شریعت پروری و دین داری منوط است و ارتفاع رایات شهر یاری به اعلام معالم حق کزاری و نیکو کاری مربوط خاطر صواب اندیش را این معنی سانح شده درین مجمع غاص که عرض لشکر صوری مینابند لشکر معنوی نیز که ارباب مدارس و خوانق و اعظم و ارباب عمایم اند از سادات عظام که خلعت مناقب ایشان بطراز آل قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی مطرز ست و علماء اعلام که قصر قدر رفیعشان بکتابه و الذین اوتوا العلم درجات محلی است و مشایخ و ارباب قلوب که بمقتضاء الفقر فخری کلاه ترك و تجرید تارك افتخار ساخته اند خود را نیز در معرض عرض آورند تا میامن اجتماع جمعیت شعار بهمکنان واصل شود و برکات این طائفه کرامی و مأثر این عصابه نامی که انوار عیون اعیان و انسان العین بنی نوع انسان ایشان اند بعسا کر منصوره رسد.

اشارت علیه فرمودند که صدر عالی قدر محیط مرکز معالی و مرکز محیط اعلی.

پیت

آنکه پیش سایه اوسایه و خورشید را دوشستن گفت و کوی صدر و مسند میرود

مولانا « عروء الدین علی بیرخی » که در حقائق علوم غریبه ماهر و دقایق فنون دقیقه بر طبع نکته دانش ظاهر و باهر است.

شعری تکرار شعر آبدارش شعار خود دادند. عطارد خط حور اشعارش سرورق تعلیم سازد. مشتری مکارم اخلاق از خلق مهذبش استفاده نماید. این طوائف را از اطراف و اکناف طلب فرماید و در جواب خود فرود آورد.

صدر مومی الیه بر حسب فرمان واجب الاذعان مهنیان باطراف فرستاد. و مقرر

فرمود که در یوم موعود در مکان معهود با آثار ائمه و مشایخ کبار از اعلام و طبول و غیرها حاضر آیند.

و چون آیات نصرت آیات ب «اصطخر فارسی» رسید و ههای چتر فلک فرسای سایه اقبال بران هایون بوم انداخت. یکروز دران مقام عجائب آثار توقف فرمود و در بدایع تمایل آن موضع بنظر اعتبار تأمل مینمود.

وفی الواقع دران سرزمین بدایع آیین بسی امور عجیبه و آثار غریبه لایح است. و در بعضی تواریخ که بنظر رسیده مسطور است که این مقام را در زمان ملوک عجم هزار ستوده میخوانده اند.

و در زمان جمشید که بزعم بعضی مورخان سلیمان است انشاء آن واقع شده. و چنین منقول است که بعد از اتمام آن جمشید فرمود تاروز نوروز رعایا در پائین آن کوه کرد آیند. و تختی از زرسرخ مکلل بجواهر درخشان بران ستونهایند. و جمشید تاجی از زر بر سر نهاد و جامهای زربفت پوشیده بران تخت نشست. و در وقت طلوع فرمود تا تخت او را در مواجیه آفتاب برکشیدند چنانچه اشعه خورشید ازان منعکس شد بوجهی که ابصار بینندگان دران خیره گشت. رعایا چون آن حال مشاهده کردند گفتند امروز مارا دو آفتاب طلوع کرد یکی از آسمان و دیگری از زمین. و بطریق خضوع همه بسجده افتادند. پس جمشید ایشانرا نوازش فرمود و آفرین کرد و گفت خدای تعالی شما را بیا مرزید. و ایشانرا به تنظیف و تطهیر هر سال درین روز امر فرمود. و او را ازان روز جمشید گفتند چه اسم اوجم بود و شنید بلغت ایشان آفتابست. و ازین وجه که مذکور شد او را نسبت بافتاب کردند.

القصة چون آن موضع از فروغ آفتاب رایت ظفر انتساب و ماهجه سنجق سعادت مآب منور شد آن مکانرا صورت حال جمشید یاد آمد بلکه از یاد رفت. و جهانرا فر و شکوه سلیمانی انصب العین گشت بلکه فراموش شد. مطربان ناهیدنوا پرده سازی آغاز کرده باین دو بیت مترنم شدند.

بیت

ساقیامی ده باز از فیض الطاف جلیل	شدمشرف تخت خم از مقدم سلطان خلیل
تیغ آن خورشید و ش عالم گرفت ای مدعی	با چنین برهان قاطع نیست محتاج دلیل
صورتها آن منزل در مشاهده صورت جمال آفتاب مثال حضرت سلطان سلیمان	

ثانی متحیر شده پر جای بماندند بلکه برجای نماندند . و نقوش آن موضع از مطالعه شکل و شمائل ندما مجلس عالی از خجالت خراب شده بدیوار در رفتند بلکه از دیوار بدر رفتند .

بیت

در نقش خانه که در آید نکار من صورت شود خراب و بدیوار در رود
نی نی چه میگویم که آن صور را از فروغ نور حضور آن حضرت جای در تن آمد . و آن
نقوش را از فیض انفاس عیسی آثار حیوانی رسید .
بخت خواب آلود ساکنان آن تختگاه که از عهد جم باز پامال حوادث روزگار شده
بود بیدار شد . و دیده امید ملازمان آن بارگاه که قرنهایی شمار در راه انتظار بود از ذر و رغبار
مواکب ظفر آثار روشن گشت .
نهال آمل ایشان که از سموم تقالیب ادوار خوشیده بود بمیانم قدم خضر آثار
خدام حضرت سرسبزی یافت و بمقتضاء لکّاشی دولة حتی البقاع کلین دولت آن سرزمین
را که از ریاح عواصف تغیرات اطوار بتاراج رفته بود از فیض اقبال آن صاحب دولت
آبی بجوی باز آمد .

بیت

بهر زمین که چو آب حیوة برگذری دهان مرده بریز زمین : [پر] آب شود
مه جمال تودر هر زمین که خیمه زند زمین ز رشتۀ جانها بر [پر] از طناب شود
حضرت سلیمان مکانی با خواص خدام در آن مقام بکروز تیره فرمود .

و چون چند بیت که پادشاه زاده سعید شهید مغفور مبرور (سلطان ابراهیم) انارالله
برهانه در بعضی اقطار آن موضع بخط خود نوشته بود ملحوظ نظر همایون
اثر شد . از موقف عظمت و اقبال امر واجب الامثال صادر گشت که حضرت شاهزاده
عالمیان نقاوه سلاطین زمین و زمان نور حدقه سلطه و خلافة نور حدقه مکرم و رأفت
(ابوالمعالی سلطان علی میرزا) که در عنفوان جوانی دیر پیر تیر ارقام لطائف اعلام اقلامش را
خط شا کردی باز داد ابن مقله سواد نقوش براعة [یراعة] براعت شعارش را بجای
سواد العین بر بیاض بصر نکارد طومار خط لطافت آثارش غیره درج یاقوت بلکه
رشد درج یاقوتست صیرفی در بهاء آن نقد جان روان بدهد فی قلم چون از ساحل کف
دریا نوالش بر آید طوطی ناطقه را از شکر لطایف مذاق شیرین گردد سواد مداد چون

ازمیل کلک کهر بارش فروریزد دیده اولی البصائر را خاصیت کحل الجواهر بخشد .
درمقابل ان خطوط چند بیتى مناسب حال بقلم مانی مثال رقم فرماید .
حضرت شاهزاده کامکار امرمطاع را بسمع انقیاد واتباع تلقی نموده قرعۀ اختیار
برچند بیت از اشعار براعت شعار حضرت والی ابرار وولی مختار قسیم الجنة والنار امیر
المؤمنین و یعسوب المسلمین باب مدینه علم و مرسة سفینه حکم و حلم مطلع انوار حقایق
ازلی مخزن اسرار دقایق لم یزلی انکه بحکم نافذ سید المرسلین هرقلی که بشرف سکه مهر
مهر وولایش نرسیده مردود روز بازار ازل وابد است وهر بدکوهی که از فضیلت موالاة
و محبتش محروم مانده افعال و اقوالش برخبات طینت و رداء عنصر شاهد .

بیت

هرسکی کز رویی باشیریزدان پنجه زد کرخود آهوی تا تاراست دراصلش خطاست
منبع کمالات صوری و معنوی مشرع مناقب دینی و دنیوی انکه چون جاریۀ کلک
براعت شعارش بر نخر دست دریا نوال مستوی شدی دامان زبانرا پراز نثر لالی و نظم درر
متلالی کردی و چون برق ذوالفقار از ابریمین میامن آثار کوه بارش درخشیدن گرفت
کفار اشرار و فجّار نابکار را خرمن هستی بسوختی .

شعر

سنام سموات المعالی قد اعلى	على على الاعالى علوه
قد انسد ابواب النبوة وانقضى	وفاخ ابواب الولاية بعدما
الم يغن رد الشمس عن كل مبتنى	معانده قد جاحدا الشمس ضحوة

على النبی وعلیه الصلوة والسلام والتحية والا کرام افتاد .
آن ابیات اینست .

شعر

این الملوك التي كانت مسلطة	حتى سقاها بكأس الموت ساقيا
كم من مدائن في الآفاق قد فنيت	امست خراباً ودار الموت اهليا

وبعد ازان این چند بیت از نظم نظامی نظمۀ الله فی سلك المقرّین .

نظم

صحت دنیا که تنها کند
ملک سلیمان طلب کان هبست
زین کهر و کنج که نتوان شمرد
خاک شد آنکس که درین خاک زیست
هر ورق چهره آزاده ایست
عمر بخشودی دلها گذار
هر که بنیکی عمل آغاز کرد
وبعد از اسم هایون و تاریخ زمان کتابت باین بیت از نتایج بدیهه طبع لطیف صدر
عالی قدر که مشتمل بر تعیین سن شریف که بنهایت ادوار و غایت اعمار برسد ختم فرمودند.

بیت

یکی از عنایات حقست این که نه ساله ام مینویسم چنین

صفت بند امیر

روز دیگر بهنگام آنکه مواکب خسرو کواکب عزیمت قنطره مقنطرات ارتفاع
کرد. و رایت سلطان شرقی نژاد متوجه صحراء بسیط خضرا شد. و جاووشان اشعه
از دحام کواکب را بعمود صبح از رهگذار کوکبه خورشید برانندند. ماهجه لواء نصره
والا حضرت سلطانی سلیمان مکانی از تختگاه جمشید متوجه قنطره «بند امیر» که از
عجائب آثار ربع مسکونست شد.

والحق این موضع اعجوبه جهان و نادره دوزانست چه بحسن صنعت کوهی در میان
دریائی تعیه کرده اند. و بران کوه اساس حصنی حصین چون بناء فلک محکم و رصین
نهاده. بر مثال ربع مسکون که از جهات اربعه محاط آست. جریده در میان بحری ترتیب
نموده اند. و بکر دارقلعه کردون قصری رفیع بران محیط گردانیده.

و چنین متوا ترست که این عمارت بدیع از آثار دولت پادشاه دین پناه «عضدالدوله
و بلمی» است که در عهد خویش غره سلاطین کامکار و قدوه اساطین نامدار بوده در تقویت
دین سید انبیا و تعظیم و ترجیب سادات و علما قصب السبق از اقران ربوده صحایف زمان
بنقوش مناقب و ممداح او مرقوم و صفایح زمین باثر [بآثار] مأثر و مکارم او موسوم
بسی خیرات جلیله و مبرات نیله از آثار آن پادشاه دین پناه بر روی روزگار مانده

و بسیار رسوم حمیده و امارات پسندیده از ایام آن مؤید صاحب توفیق در جهان بیادگار مانده . و اهل تواریخ در خواص او نوشته اند که کوهی در میان دریائی و دریائی در میان کوهی از آثار اقتدار او ظاهر شده . و مراد ایشان « قلعه سمر بند » و « برکه اصطخر » است که هر دو از بدایع اعاجیب عالم اند .

القصه چون ریایات نصرت آیات بآن موضع رسید حضرت سلطنت پناه در منظر طرف غربی آن نزول اجلال و حلول اقبال فرمود .

و در همان روز جماعت سادات و قضاة و ائمه و موالی و مشایخ و اعالی و درویشان و سائر از شهر و ولایات قریب چهار هزار نفر رسیده بودند .

امیر عالی سمت نفاذ [تفاد یافت که امیر اعظم] « امیر حسین پیک تواجی » که کلک پیر تیر بروفق تدبیر او جاری میشود و بهرام خون آشام رسوم لشکر داری و تواجی کری از رأی صائب او آموزد . عسا کر منصوره را بترتیب لایق در صحراء ظاهر « بند امیر » از طرف شهر فرود آورد . و حضرة صدارة پناهی اکابر و اعیان اطراف را در یورت خود علی حسب اختلاف مراتبهم جای دهد .

دامن صحراء مذکور از جانب کوه مخیم این طائفة کرامی شد و احاطة الهالة بالبدرد در حوالی صدر عالی قدر بترتیب خیمه زدند . و آن سر زمین از مأثر اولیا و میامن برکات اعظم مشایخ و اصفیا و کثرة ازدحام نمودار موقوف عرفات بل عرصه عرصات ساختند . و اعلام متبرکه از آثار مشایخ اعلام بود . برو هر صبح و شام صدای اوراد و اذکار در کنبه دوار انداختند . و از غریوکوس و صلیل و آواز تکبیر و تهلیل کوش ساکنان افلاک را پر گردانیدند .

چون همت عالی انهمت حضرت سلطانی سلیمان مکانی چنانچه شیمه کریمه این خانواده جلیل القدر بوده و هست همیشه بتعظیم سادات و علما و مشایخ و صلحا که تقاوه ایام و صفوه انام اند مصروف و معطوفست فرمان عالی صادر شد که این طائفة که در شرف مقدم اند بر دیگر طوائف در موقف عرض مقدم باشند و دیگری بالایشان مختلط نشود .

آغاز عرض

بامداد یوم الخمیس ماه مبارک بوقت آنکه سلطان ممالك افلاک بر منظر فیروزه چهارم

فلک ارتفاع یافت . ولشکر نورانی شعار هایون آثار اشعه را در طول و عرض ارض بجهت عرض منتشر ساخت . حضرت سلطان خورشید امتنان بر منظر قبلی قلعه « سر بند » بر تختی مرصع نشست و خواص خدم از ایناقلان و جاووشان ستاره کرد آفتاب صف کشیدند و محفل عالی از فروغ انوار پادشاهی و بمن انظار الهی غیرت خلد برین کشت .

ا کوآب و اباریق ذهب و فضه برسم تزین در مقابل مرتب داشته و بر طبق و مامنا الآله مقام معلوم خدام کوآب احتشام هریک بجای خود بر قدم عبودیت ایستاده .

امیر اعظم (مهرباریک) که نکین سعادت در کف اختیار اوست و خاتم سلیمان در دست اقتدار او باجناب امیر (هدایه الله) که بهدایه سعاده ازلی اقبال وار دولت قبول بندکان حضرت یافته بر شکل توأمان کمر شمشیر طلا حمائل کرده برسم خدمت در مقابل . و دیگر ندماء و اهل طرب بعضی واقف و بعضی عاکف .

و در منظر شرقی مغنیان خوش الحان با آلات غنا بترتیب لایق نشسته و ناهید را نوا در دهن شکسته .

صدر عالی قدر بجهت عرض اعیان در پائین سوار ایستاده . تاهریک را بترتیب مناسب ملحوظ نظر خورشید اثر سلطانی کرداند .

ملازمان را باحضار این طائفه امر فرمود .

این جمع عظیم با بینی تمام و تمکینی فوق الکلام متوجه شدند .

سادات عظام و علماء اعلام و ائمه اسلام با اعلام و طبول حضرت مقدسه امام زاده معصوم غره بیت المصطفی المرتضی السید احمد ابن الامام موسی الرضا علی آباء الکرام و علیه التحیه والسلام با فوجی عظیم از اعیان و اهالی و امائل و اعالی مقدم شدند . و بعد ازان خلفاء کبیره و مرشدیه .

پیت

جمعی که از خجالت آن قوم نم گرفت برجیس راز رشحه خوی طرف طلیسان

برسم معهود ملع بر سر و خرقهء مرقع در بر با عددی بسیار از حفاظ و قرا مؤذنان و علمداران و نقاره جیان روان شدند .

واز عقب ایشان درویشان احمدی که بموایهان مشهورند باتوق و علم احمدی و دوف و نی چنانچه شیوه ایشانست متوجه گشتند .

و چون از یل عبور کردند دران طرف بند توقف نمودند . چندانکه اواخر این طوائف باوائلشان ملحق شد و بهمان ترتیب بازگشتند .

و چون بمواجهه سلطانی سلیمان مکانی میر رسیدند هریک زبان بدعا و ثنا میکشوند و بقدر مقدرت اداء بعضی از شکر رأفت آن حضرت مینمودند .

و حضرت سلطنت پناه جمشید دستکاه از انجا که مکارم اخلاق طایفه الاعراق آنحضرتست هریک را بقدر خود التفاتی که لائق حال او باشد میفرمودند . و چون صبح صادق در روی جهانیان تبسم لطف آمیز مینمودند . و پیر مردکان سموم حوادث روز کار را بانفاس مسیح آثار حیوقی تازه می بخشیدند .

فقیر حقیرا دران روز از مشاهده آثار ابهت و شکوه سلطانی و مطالعة لطائف صنع سبحانی که مصدوقه لایعین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر بود دهشتی عظیم طاری شده بود . در انثناء آن حال این خیال سانح گشت که از روی تخیلات شعری بحکم السلطان ظل الله این روز را تشبیه بیوم العرض توان کرد .

و چون حضرت رب الارباب تعالی شانه و توالی احسانه از محض لطف ازلی و عنایت لم یزلی سلطان مارا مظهر الطاف خود گردانیده لاجرم قطره که بحسب این خیال صراط مستقیم است در یوم عرض بر آب که مظهر رحمت و لطفست واقع شده .

ولله المثل الاعلی فی السموات والارض . جل سبحانه عن الشبه والنظیر . لیس کمله شیء و هو السميع العليم .

صفت روز دوم عرض

صبح جمعه جمعیت شعار که تخت زرین جمشید خورشید را بخیط شعاع بفوق الارض کشیدند و خسرو عالیجناب به بیاض انتساب آفتاب سلیمان وار مهد انوار بر هوا بست و عسا کر ذرات هبائی از فیض نظر تربیت پادشاه کشور سپهر در جلوه نمایش آمده خود را در معرض عرض آوردند .

حضرت سلطنت پناه سلیمان دستکاه درمنظر موصوف بر تخت مرصع نشست
و خواصندما برسم معهود هر کس باقدام خضوع در مقام خود بخدمت ایستادند .
و فرمان لازم الاذعان نفاذ یافت که عسا کر منصوره با تمام اسباب و اسلحه قشون
قشون خود را ملحوظ انظار پادشاهانه گردانند .

و تواجیان در میان معسکر هایون صدا در دادند و جار رسانیدند .
شاهزادگان و امرا و عسا کر کوا کب مآثر هریک بالشکریان خود امثالاً للاوامر
العالی مکمل و آراسته بانجملی تمام و آیینی فوق حد الکلام متوجه محل عرض گشتند .
ساغ وصول و منقلای مرتب داشتند .

واز طرف ساغ شاهزاده عالمیان (سلطانہ علی میرزا) که غره صباح کامرانی و دره
اصدا ف جهانبانی است شد .

بیت

چو فال نکو آیدت بامداد همه روز باشی طربناک و شاد

شاهزاده عالی تبار بلند همت بسیار دان اندک سال با فوجی بیشمار و لشکری بسیار
از شیران بیشه کارزار و دلیران معرکه پیکار جوانان قوی هیکل سنکین دل روئینه تن
تماماً از فرق را کب تا نعل مرکوب غرق آهن آفتاب وار رایت بیضا که شغاردولت
خاندان بایندریست پیشا پیش کرده متوجه عرض گاه شد .

و چون بمواجه حضرت سلطانی سلیمان مکانی رسید خورشید صفت از اباق چرخ
رفتار فرو آمده بر زیلوجه که بر سر راه بسط کرده بودند زانوزد و زبان اخلاص بر ادعیه
فائده و اثیه لائقه کشود و چنانچه رسم عرض است اسبی مکمل با زین مرصع پیشکش کرد .
بادبائی که باد از رفتارش سرعت سیر آموزد و آتش از نعل قرسایش بر افروزد چون
شعاع بصر بیک طرفه العین کرد جهان بر آید و چون فکر مهندسان سطح زمین را بیک
لحه بیپاید .

بیت

بتیزی جو آتش بتندی چو باد بتیرو و هیکل چو سیم شداد
بود عقل در درک و صفی بلید که نتواند اندیشه دروی رسید

حضرت سلطانی سلیمان مکانی طوطی ناطقه را بشکر حضرت پرودگار شکر خا ساخت
و ان نهال سلطنت و جوانبختی را بفنون مزاحم و عواطف پادشاهانه بنواخت .

وازعقب ایشان کوکبه امیراعظم ونوئین اکرم «امیر منصور بن ناک» که بهر لشکر که روی آورده چون اسم خود منصور آمده و در میان امراء ذوی الاقدار بکمال شجاعت و شرط شهامت معروف و مشهور بالشکری در شمار از کواکب افزون و در فر و شکوه مقارن کردن متوجه عرضگاه شد.

و چون بنزدیک رسیدند. امیر مشارالیه فرود آمده برسم زمینبوس و استکانت به اقدام خضوع اقدام نمود و بطرز معهود باره مکمل کشید که تاجنیت کشان افلاک اشهب ایام وادهم لیالی را در عرضه جهان متوالی میکشند چنان باد پیمائی جهان پیمائی ندیده و نشنیده اند و زبان بدعا و ثنابکشد.

بیت

که شاها جهان تابع امر تو	فراز فلک پایه قدر تو
سرت سبز بادا و بخت بلند	ز چشم بدانت مبادا کنزد
جهان سر بر سر زیر فرمان تو	خدا پاسدار تن و جان تو
فدای سم اسبت ای شهسوار	سرو جان همچون رهی صد هزار
چو کار آید اندر صف کارزار	ز جان اعادی بر آرم دمار
شهنشاه اورا نوازش نمود	ثنا گفت بسیار و قدرش افزود

وبعد ازان امیراعظم اقدام شیر بیشه مردانکی و شاه عرصه فرزانی «امیر منصور سررابطیک» که با جلالت نسبی فضیلت قرابت سببی با حضرت سلطنت پناهی دارد و فریده که در و شاه نسب توأم اوست در عقد عقد نکاح حضرتست و در بهادری آیت مشهورست و در لشکر شکنی رایتی منصور. با فوجی بی قیاس از شجعان شدیدالباس حدیدالباس جوانانی که هریک از لمعان آهن کوکی تام الاشرافند و در بهادری و رزم آزمائی شهره آفاق. شیردلی چند که بوقت حمله ایشان شیر فلک رادل از جای برود. ثابت قدیمی چند که چون در روز مصاف پای در رکاب آرند فلک را با همه قوت و شدت از پای در آرند. چون دست بغارت کری کشایند اکیل از فرق ماه و کمر از میان جوزا بر بایند.

بیت

کرومی جوانان رزم آزمای همه غرق آهن ز سر تاب پای

در معرض عرض آمدند. و باره جهاد نورد که با خنک چرخ دم از هم عنانی زند و با نجم ثاقب هم لکاهی کند پیشکش نمود. و زبان اخلاص با دعیه صالحه وائیه فایحه کشود.

بیت

که ای جان جهان پادشاهی چراغت روشن از نور الهی [الهی]
 فلک کرد جهان چرخ دین دویده جهانداری چو تو هرگز ندیده
 جهان ناهست باشی در جهان شاد تن و جانت ز غمهادر امان باد

حضرت سلطنت پناهی اورا ملحوظ انظار عنايات بادشاهانه ساخته بزبان تحسین ستایش نمود و نوازش خسروانه فرمود .

بعد ازان « امیر نور علی بیك » که در عرصه مصاف هرگز قفا نموده و در روز رزم جایش جز در قلبکاه اجادی نبوده با سپاهی کران و جوقی بیکران بعرضگاه آمدند . و برسم معهود بشرائط و آداب عرض قیام نمود و بر زمین خضوع سر نیاز نهاده مراسم دعا و ثناء حضرت سلیمانی مکانی بجای آورد . و به انظار عنايات ملحوظ گشت .

و بعد ازان « سلطان احمد بیك مولود » که چون در میدان معرکه جولان نماید کوی شجاعت از اقران برآید . با عددی بسیار از جوانان شیردل پیش آمد . و بطریق معهود پیشکش مقرر کشید . و زمزمه ادعیه و ائینه بکوش ساکنان صوامع ملکوت رسانید . و از انوار انظار عواطف ساطانی مستفید گشت .

و از عقب او « میر علی بیك » و « شاه علی بیك برنك » با جمعی کثیر از جوانان کاری بمعرض عرض آمدند . و براسم ولوازم عرض اقدام نمودند . با لطف خسروانه مسهال شدند . و بهمین طریق سائر امراء عالمقدار که تعداد هر يك و ذکر بعضی از اوصاف حمیده و خصال پسندیده ایشان مفصّل باطناب و اسباب تواند بود قشون قشون بترتیب لایق خود را بمحل عرض میرسانیدند .

تا مردم ساغ که اصحاب الیمین اند تماما ملحوظ نظر عرض گشتند .
 و عذر [عدد] مجموع ایشان چنانچه در دفتر تواچی مثبت است « نه هزار و صد و پنجاه و چهار » بود .

از انجمله یوشی دار دوهزار و سیصد و نود و دو و ترکشی بند سه هزار و هفتصد و پنجاه و دو و قلعجی سه هزار و نهصد .

و بعد ازان مردم صول متوجه شدند .
 مقدم ایشان حضرت بلند مرتبت عالی منقبت نوین اعظم عالی تبار و امیر اعظم اکرم

رفیع مقدار دوحه شجره طیه بایندری نخل برومند لشکر کشی و بهادری «امیر محمود پیک» که از افراد و امجاد این خاندان عظیم الشان منبع المکانست و در شجره شرف عمومیت حضرت خلافت پناهی رأفت دستکاهی اسکندر ثانی صاحب الزمانی دارد. با فرزند ارجمندش «میر شاه علی پیک» که نهالیت از عرق سلطنت و خلافت سر بر کشیده و دوحه در چمن ایالت و جلالت پالیده. با سپاهی چون مواکب کواکب از دایره تعداد بیرون و چون اقطار امطار از حد عدد شمار افزون در معرض عرض آمدند.

و چون بمواجه حضرت سلیمان مکانی رسیدند «امیر شاه علی پیک» فرود آمده زانوزد و بمراسم عرض قیام نمود. و بندگی حضرت اورا بنوازش بیکران مخصوص داشت و ثنا و تحسین بسیار فرمود.

و بعد از آن امیر اعظم واکرم دوحه شجره شهر یاری و نهال باغ کامکاری «امیر حسین پیک بابن» بالشکری جرار از فیلان عرصه کارزار و فرزنانگان رقه پیکار پیش آمده خود را بشرف عرض رسانیدند. و در موضع معین جبهه اخلاص بر زمین اختصاص نهاد. و زبان بمراسم مدح و ثنا بکشد. و بدستور مقرر اسبی مکمل پیش کشید. و بانظار عنایه حضرت سلیمان مکانی مخصوص گشت.

و بعد از آن امیر اعظم کامکار و نوین اقدم بلند مقدار «ابا بکر پیک» که از مشرب عذب صدیق صاحب توفیق بنصیبی و افرو حظی کامل فائز شده در منصب امارت دیوان که خلافة سلطه است بر دیگر امرا مرتبه تقدم یافته در شیوه خنجر گذاری و لشکر شکنی از رسم دستان دست برد نموده و بهنگام مسابقت در میدان شجاعت قصب السبق از شجعان نامدار ربوده. با فوجی آراسته از جوانان نواخته گروهی چون چشم ستاره از حد عد بیرون و چون قطرات بحار از مرتبه قیاس افزون جوانان رزم آزمای بر سمندهای باد پای ترکان جنگ جو بر کتیا تند خو با آیینی لایق و تجملی فالق بعرضگاه آمد و بلوازم و شرائط عرض کاینچی اقدام نمود. و بمزید التفات حضرت امتیاز یافت.

و بعد از آن امیر نامدار و نوین کامکار «امیر بهلول پیک» که بکمال شجاعت مرسوم و بفرط شهامت موسوم است. بالشکری انبوه و سپاهی در شکوه چون کوه پیش آمد. و چون بمقابله انظار آفتاب آثار رسید برسم مقرر فرموده [فرود] آمد شرائط تعظیم و اجلال بجای آورد و زمین عبودیت بشفاه ادب مقبل گردانیده زبان بادیه فائده واثیه لائحه کشود. حضرت سلطنت پناهی او (را) بنوازش خسروانه مستوثق و مرتجی داشت.

ودر اثر آن نوین کامکار قدوه امراء نامدار « امیر سیدی قاسم بیك » بآیینی که تافلك آیین کواکب را بر گردون می بندد نظیر آن مشاهده نرفته . با فوجی بیکران از شجعان و بهادران همه چون ماهیان زره پوش و چون نهنگان در جوش و خروش ماهیانی که چون بر ساحل مضاف جولان نمایند بیك حمله شیردلان هیجارا قلب بشکافند .

بیت

جوانان شیر افکن جنك جو همه کرده چون شیر با جنك خو
چو شمشیر سرتا قدم آهین بقرم سما و بحزم زمین

و چون بمحل معهود رسیدند . امیر مشارالیه که چون آب که در قدم سرو روان سر بنهد و چون خاک که پیش آفتاب بر زمین افتد از باد پای آتش سافروید آمده سر خضوع بر زمین خشوع و دعا و ثناء لایق ادا نمود .

بیت

که ای نور سپهر آفرینش چراغ افروز چشم اهل بینش
جهان ناهست باشی در جهان شاد جهان دایم بفضل عدل آباد

(بعد از آن) دیگر امیر نامدار (علی بیك اعمالی) با غلبه از مردان کار و مبارزان عرصه کارزار بایراقی تمام بمعرض عرض در آمد و لوازم و مبراسم عرض بجای آورد . و بعد از او امیر اعظم (شاه قلی عین الملک) با سپاهی عظیم و اسباب تمام خود را منظور نظر کیمیا خاصیت ساخته . و همچنین سائر امراء عظام که در صول مرتب بودند فوجاً بعد فوج بترتیب مقرر خود را بایراق و اسباب و تجمل عظیم ملاحظه نظر کیمیا خاصیت میگردانیدند . و چون زبان قلم در اداء حق اوصاف هر يك قاصرست و بنان بیان در اشاره با حصاء شمائل ایشان فاتر عنان قلم از صوب تفصیل بجانب اجمال معطوف داشتن اولی نمود . و عدد ایشان چنانچه در روزنامه هایون مثبت است « هفت هزار و سیصد و هفتاد » بود . نوکر « پنج هزار و هشتصد و دو » .

از انجمله هزار و نهصد و سی و يك پوشن دار و باقی ترکش بند و هزار و هفتصد و هشتاد قلغچی . و بعد از آن عسا کر منقلای متوجه عرض گاه شدند .

فاتحه مصحف فتح و فیروزی و تمیمة و شاح سعادة و بهروزی غنچه کشتن عظمت و جلالة و نهال چمن ابهت و ایالت (سلطانہ نور العین الوند میرزا) چون کوه آهن باجمعی

بیکران ازدلیران و بهادران همه چون جوهر تیغ در فولاد تعبیه شده و چون آتش در آهن مخفی کشته جوانانی که فلک بیر در دور خود کسی به نیرو و شجاعت ایشان ندیده و جهان کهن سال بعمر خویش (چنین) جیشی با فرو شکوه نشنیده. چون خورشید که علم سفیده دم پیش کند علم سفید بایندزی پیش کرده پیش آمد و در محل مواجهه فرود آمد زانوزد و بلوازم خضوع و مراسم خشوع قیام نمود.

اسی مکمل پیشکش کرد. جهان نوردی که بر شهاب ثاقب مسابقت جوید و چون برق خاطف میدان عرصه هامون را بیک هوی (۰۰) پوید از غایت سیر چون باد در ابتداء جنبش از نظر مخفی کرد و از فرط حده چون آتش بر جای نه ایستد و هم تیز تک هر چند جهد کند در اورسیدن نتواند لاجرم در راه وصو [وصف] جودت اوباز ماند.

بیت

یکی باد رفتار ستاره سیر سبق برده در وقت رفتن زطیر

حضرت سلطنت پناهی بعد از تقدیم مراسم شکر الهی آن نور حدقه پادشاهی را بعواطف نامتناهی نوازش فرمود.

و بعد از آن امیر نامدار « منصور یک افشار » بالشکری جرار و سپاهی بیشمار ازدلیران شیر شکار پیداشد و در مقابل حضرت سلطان مراسم زمینبوس و لوازم ضراعت بجای آورده بدعاء لایق و ثناء فائق اقدام نمود.

بیت

که ای چشم و چراغ اهل بینش بتو روشن جهان آفرینش
ز نور قه افلاک روشن ز عدلت شد بسیط خاک کلشن
سر کردن کسان خاک راهت فراز به فلک شد تکیه کاهت
سری را کز تو نبود حلقه در گوش نخواستم سر که آن باریست بردوش
توئی از فیض الطاف الهی (الهی) سزاوار سریر پادشاهی
جهان تاهست در آراء جهان باش ز آسیب حوادث در امان باش

حضرت سلطان سلیمان مکان اورا بیا من التفات خسروانه سر افراز کرد و ستایش فرمود.
و بر اثر او امیرین اعظمین « عمره یک » و « منصور یک افشار » (۰۰) با جمعی کثیر از مردان کار و دلیران خنجر کزار بعرضگاه آمدند و برسوم ضرایع قیام نمودند.

و از عقب ایشان امیر کامکار «امیر سرخاب بك» که صیت جلادت او داستان شجاعت
رسم داستان را منسوخ ساخته. بالشکری کثیر العدد وافر العدد برسم معهود ماحوظ نظر
اکسیر اثر شد.

و بعد ازان امراء نامدار شجاعت شعار «امیر اصمير بك» و «پير مرزمار» با آیینی
تمام و لشکری فوق احصاء الکلام بعرضگاه آمدند.

و همچنین بترتیب مقرر هريك از امراء شجاعت شعار با عساكر جلادت آثار
بمعرض عرض آمدند.

و تماماً لشکر منقلای «نجهزار و ششصد و شصت و دو» نفر بودند.

سه هزار و نهصد و چهل و شش نوکر و نهصد و سی و دو پوشن دار و سه هزار و چهارده
ترکش بتد و هزار و هفتصد و شانزده قلغچی.

بعد ازان ابقاقامه و خواص حضرت بساط بوس گشتند.

مقدم ایشان امیر بزرگوار عالمقدار «اسمعیل مره راز» که آصف شعار نکین سلیمان
دردست اقتدار اوست. بالشکری بیشمار و انبوهی بسیار از صف شکنان جلادت آثار
و بهادران شجاعت شعار در مواجئه حضرت سلطانی زانورده بر اسم خاکبوسی قیام نمود.
و اسبی مکمل که تاجانح الفرس در آسمان بر آخر مجرّه بسته اند جهان کردی هامون نوردی
بآن شکل و شئابل در زمین پیدانشده برسم پیشکش گذرانید.

و برتلواو امیرین کیرین «امیر همدایه الله بك» و «امیر عنایه الله بك» که تافرقدان
بر چرخ مینو درمسند رفعت و علومت ممکن اند دو برادر باین فروشکوه در عرصه زمین برمسند
جاه و حشمت ننشسته و تا توأمان در آسمان از ادیب عطار د قلم دقایق و لطایف سخن
وری مینایند دو جوان باین استعداد و سخن دانی در بسیط هامون پیدانشده. با فوجی
آراسته و لشکری پیراسته و در محل مقرر زانورده زمین عبودیت بلباد مقبل گردانیدند
و طوطی زبانرا بدعا و ثناء حضرت سلطانی گویا ساختند.

بیت

که‌ای شاه دین‌دار عالم پناه	بحق برشهان جهان پادشاه
سزاوار تخت سلیمان توئی	شهان جمله جسم‌اند و جانسان توئی
توئی وارث ملک بایندری	نمود اری از کسری و قیصری
چه کفتم توئی میوه باغشان	دهد میوه آری زاصلش نشان
بصورت شجر باشد اصل ثمر	ولی عکس کویند اهل نظر
که تاباغبان میوه نارد بدل	کجا میند شاخ درآب و گل
نخستین فطره بسین [پسین] شمار	توئی خویشتن رابیازی مدار
سرسروران خاک راه تو باد	فراز فلک تکیه کاه تو باد

بعدازان امیر و شهریار اعظم ملاذ اصحاب السیف و ارباب القلم « اخی شراب‌المی »
 شرابار « که درجوده ذهن و حده طبع و کرم ذاتی و مکارم اخلاق مشهور آفاقست .
 باجمعی کثیر و جی غفیر از مردان دلاور و دلیران لشکر یکصدوده سوار پوشن پوش سی
 نفر ترکش بند پنجاه نفر و قلغچی چهل نفر بمعرض عرض درآمد و مراسم نیکو بندگی
 بتقدیم رسانید . و بافانین نوازش پادشاهانه و عنایات خسروانه ممتاز و سرافراز کشت
 و زبان بدعا و ثنا بکشاد .

بیت

کای زرایت ملک و دین دربارش و در پرورش	وی شششاه فریدون فراسکند رمنش
از نهیب خنجر کینه کزارت روز و شب	در درون سنک و آهن آب و آتش مرتعش
بر سر آمد کوه تیغ تو در روز نبرد	بر سر آمد هر کرازان دست باشد پرورش
فیض لطف مانعست ارنی ز تاب میت	همچومه بکداختی اجزای خورشید از تابش

بعدازان « امیر شیخ احمد ماماسه‌یک » و دیگر « علی آقا یک » و « محمد » و « ولید »
 و « میر عزیز یک شیر می » و « قرا محمد شیر می » و « حمزه بالغ اغلی یک » و « حسین »
 و « اولاد نظام یک » و دیگر اینان و مخصوصان که قلم سست قدم از تعداد اسامی ایشان
 و تذکار اوصاف و شمائل هر یک عاجز است بدستور معهود بمحل عرض رسیدند . و عدد
 ایشان چنانچه در دفتر تواچی مثبت است « شش هزار و هفتصد و چهارده » نفر بود . دلیران
 جنگی سه هزار و هفتصد و شانزده از انجمله پانصد و هشتاد و سه پوشن دار و دوهزار و نهصد
 و بیست و هشت ترکش بند و قلغچی سه هزار و نود و هشت .

بعد ازان صدر عالی قدر که صدر این مقاله بزور بعض القاب شریفش مزین گشته بموافقت اعیان دولت ملازمان خود را صد نفر سپاهی ترکش بند که در وقت کار کمر ترکش از جوزا بر بایند و به اقدام جرأت بر فراز حصار کنند کردن بر آیند و صد نفر قلغچی بمعرض عرض رسانید . و بطریق معهود جهان نوردی که بوقت پویه بیک [بیک] نظر بکرد کردن نتوان رسید برسم پیشکش گذرانید . و بزبان تضرع و اتهال از حضرت ذی الجلال مزید جاه و حشمت بندی حضرت سلطانی سلیمان مکافی طلید . حضرت سلطنت پناهی اورا بمزید نوازش سرافراز ساخت و بمراحم خسروانه و عواطف شاهانه بنواخت .

و برتلاو مولانا اعظم جامع فنون الفضائل و مکارم الشیم « مولانا کمال الدین عبد الرزاق طبیب » که در اصلاح مزاج و مزاولت علاج ید بیضا و خاصیت انقاس عیسا نموده و بفرط ذکا و جامعیت اطراف فضائل و اصناف شمائل از اقران مستثنی و ممتاز آمده و از ین قبول حضرة سلیمان مکافی بحظی وافر و نصیبی مکاثر فائز شده بمراسم موقوف عرض قیام نمود . و پنجاه نفر ترکش بند و قلغچی بمحل عرض رسانید .

بعد ازان وزرا و صواب بانوا کر و عسا کر خود بعرضگاه آمدند .

اولا آصف دوران مقتداء وزراء زمان خلف صنادید و اعیان « شاه عماد الدین سلطانه » که بعلو نسب و سمو حسب از اکابر روزگار مستثنی و ممتاز است و رای خرده دانش در مضایق امور و مصالح جمهور کالشمس تیط غیاهب الدیجور بلوامع النور با صد و هشتاد نفر ملازمان بموقف عرض آمد . از انجمله صد و چهل نفر ترکش بند و باقی قلغچی . و بمراسم عرض قیام نموده پیشکش مقرر کشید . و مراسم ثنا کستری بجای آورد . حضرت سلطنت پناهی اورا بمزید التفات و نوازش خسروانه بنواخت .

بعد ازان صاحب دیوان عمده وزراء دوران « هواجبه کمال الدین علی » که در کفایت و کاردانی کوی از میدان ربوده و در تحصیل مداخل و ضبط ابواب المال ید بیضا نموده لاجرم زمانه عنان معظمت امور بکف کفایت اوداده و زمام اقدام [اقدار] در قبضه اختیار اونهاده با چهل چهار ترکش بند و پنجاه و هشت قلغچی خود را منظور نظر خورشید اثر گردانید و بمراسم خاکبوسی دعا کوئی دولت ابد پیوند قیام نمود .

و برتلاو صاحب اعظم « هواجبه معز الدین محمد فصیح » که در راست قلمی آیتی و در کم

طمعی بغایتست باشصت و هشت ترکش بند و نیست و شش قلنجی متوجه شد و براسم این
موقف قیام نمود .

وبعد از آن دو حقه شجره اصاله و دره اصداف جلادت « شاه شرف الدین محمود جهان » که خلعت نسب عالی را بطراز فضائل و معالی آراسته در عنفوان شباب بردقائق علوم و حقایق آن اطلاع یافته ذهن نقادش در ریاض ریاضیات که زهتگاه اذکیاست خیمه ثمکن زده و طبع و قاش از ازارها اصول و فروع آن فن دامن و آستین پر ساخته باشست و هشت نفر پنجاه ترکش بند و هشده قاججی متوجه شد. و بمراسم موقف هایون قیام نموده بنظر عنایت التفات بی غایت ملحوظ گشت .

واز عقب او صاحب اعظم نتیجه اعظم الوزراء فی الامم « میر محمد الین مطهر » که
مقالید مصالح مملکت در نظر کفایت اوست و نظم مصالح انام مفوض بکیاست و درایت او
باشخصت نفر نیست ترکش مند و چهل قلغچی متوجه شد .

و بر اثر او «جلای» [جلای] سیف الدین منتشا که منشأ او از دودمان علم و فضل است و درین ولا داروغگی بلدۀ طیۀ «کازرون» با و مقوض بود بادویست و چهل نفر سی و هشت نفر پوشن پوش و چهل نفر ترکش بند و صد و پنجاه و شش قلغچی بمعرض عرض آمد.

و بعد ازان امیر و صاحب اعظم انب قدوة الصواب فی الامم «امیر کمال الدین مجبی» با چهل و هشت نفر بیست و شش ترکش بند و بیست و دو قلغچی بنظر عالی مشرف گشت.

و از عقب او نویسنده کان و اهل قلم سیصد و شصت نفر بترتیب مقرر بمحل عرض رسیدند.

بعد ازان رای جهان آرای بندگی حضرت سلیمان مکانی پرتوالتفات بر استعراض نوکرانۀ خاصه انداخت. و از بوی نوکران سه هزار و دویست و سی نفر در نظر آمد.

ازان جمله هشتصد و ده پوشن دار و باقی ترکش بند.

واز یساولانه صد وهشتاد وهشت واز بلارانه دو یست وچهل وچهار و قوشجیانه
هشتاد و شش و یار سحیانه بیست وهشت و یارانه سیصد وهفتاد وهشت و وعزبانیه صد
وهشتاد و چهار و نقاره چیانه پنجاه و رله برارانه سی و چهار و یاججیانه سی و هشت و مشعر دارانه
بیست و شش و فیوج بیست و هشت و عمده مطبخ هما یونیه هفتاد و دو و فرانسه صد و ده
و مازانه طوله صد و شصت و هشت و شبانه و شیربانانه چهل و شش و عمده کتخانه هما یونیه

پنجاه و هشت اهل طرب نود و هشت چهارمیه و قرقیانه پنجاه و شش صنایع هشتاد و شش
ایاقیانه سی و شش و امراء کرد نیز سیصد و چهل نفر در معرض عرض آمدند و قائده
شول سیصد و پنجاه و مستوفیانه قمری و شوارع چهار صد و نود و چهار .

القصه ازان وقت باز که کوکبه سلطان نیروز از سرحد مشرق متوجه عرضگاه صحراء
فوق الارض شد تاهنگام آن که از آثار عسا کر انوار جز کفتا و ول بقایا شفق بر سطح
افق نماند . به نسیان لشکری بی کران چون قطار ایام و ایالی متعاقب و متوالی فوجاً بعد
فوج و حزباً بعد حزب بترتیب میکدشتند و هنوز نصفی تمام نشده بود .

رای عالم آرای حضرت سلیمان مکانی اقتضا چنان نمود که آن شب با بخت بلند خویش
همنشینی نموده در بیداری موافقت فرماید و سر بسالین فرود نیاورد تا آن زمان که بقایا
عسا کر بشرف عرض مشرف کردند . امر عالی صادر شد که مشاعل و شموع برافروزند
چنانچه از کثرت مشاعل و شموع و لمعات پرتو اسلحه و دروع زمین از آسمان روشن تر
بود بلکه آسمان از زمین استفاضه انوار مینمود . چه آفتاب اوج سلطنت از برج اقبال
طالع بود و کواکب عسا کر منصوره از مدارج جاه و جلال لامع .

باری بهمین طریق عسا کر گردون مآثر قشون قشون بعرضگاه می آمدند و بمواجب
وظائف و آداب این مقام قیام و اقدام مینمودند .

تا آن وقت که کواکب را از غایت تمادی شب آثار خواب در چشم ظاهر شد و نوبتی
روز کار از عمود صبح مضراب بر طبل فلک زد . تمامت لشکر بشرف عرض مشرف شده بود .
آنکاه نوبتی سلطان صدای کوس شاهی در کنبه مینای سپهر انداخت و حضرة سلطنت
پناهی بعد از اقامه فریضه صبح يك لمحہ با خویش پرداخت و يك لحظه تر کس دیده حقیقت
دیده بخواب استراحت مکحل ساخت .

بیت

خود اندر خواب و پاس ملک و تخت حواله کرده بر بیداری بخت

یاسال کشیدن عسا کر کواکب مآثر بر سر راه حضرت سلطانی سلیمان مکانی

بامداد دیگر بهنگام آنکه شاه عالم پناه خورشید جوشن درخشنده شعاع در پوشید

و بر کره توسن سپهر سوار شده در میان کیتی بچولان آمد و لشکر آق قویلوی انوار هوا کرد او بر آمدند . حضرت سلیمان مکانی امر عالی فرمود که تمام مردم که مفصلاً بشرف عرض مشرف شده اند از سادات عظام و قضاة کرام و ائمه اعلام و مشایخ و موالی و اعیان و اهالی و سایر عسا کر که کردند مآثر با آیینها و تجملات سوار شوند و در صحرا یاسال کشیده هر جوق در محلی لایق بترتیبی موافق که تواچی مقرر نماید بایستند . تا حضرت سلطانی دیگر بار آفتاب وار هر طائفه را بنظر التفات مشرف فرماید .

ملازمان دیوان صدارة اخبار ارباب عمام نمودند . و تواجیان جار بعسا کر منصوره رسانیدند . و هر يك از محل خود باین و تمکین تمام سوار شدند . و رایات منصوره بر منجوق و عیوق افراخته از غریب کوس و کوز که کوش ساکنان افلاک را کر ساختند .

بیت

یکی روز خرم تراز نو بهار	کزیده ترین روزی از روزگار
همه صف کشیده دلیران کین	گرفته کران تا کران زمین
علمها بر افلاک افراخته	دلیران همه سورن انداخته

حضرت سلیمان مکانی درع داودی پوشیده از خود مصقول سایه بر آفتاب انداخته و چون شهاب ثاقب رح آتش بار بعیوق بر افراخته .

کفتی خودش بر سر خود ا کلیست که منزل خورشید شده یا خورشیدی به برج اسدرسیده . بلکه هاله نه بطریق معتاد آفتاب را احاطه نموده . اگر چه فلك کوا کب را احاطه کند برعکس آن کوا کب روشن چشمها با جوشن آن سپهر عظمت و اقبال را احاطه نموده درعش از مشاهده آن طلعت فرخ فزا ترکس و اسر پادیده گردیده .

سلیمان وار بر تندباد باره جهان پیمای سوار . یکرانی که بروهم دور اندیش مسابقت نماید و بر برق خاطف مسارعت جوید .

با جمعی از خلص اعیان در میان آن میدان جولان میفرمود . و تمامت عسا کر دائره کردار کرد آن مرکز پادشاهی و محیط انوار الهی بر آمده بود .

ماهجه ختر خورشید شعاع از کیوان گذشته و سنجق سپهر ارتفاع از آسمان تجاوز نموده . از تراکم غبار راه نزول بر اشعه خورشید بچیثی بسته شده که ا کر نه بوارق اسنه آبدار و شوارق سیوف کوه بار بودی باصره باریک بینان را ابصار میسر نکشتی . بلکه

اگر نه پرتوا شعله آفتاب جمال سلطانی ظل سبحانی بودی از تصادم ظلمات همکنان را راه برون شدن نبودى .

درفش کیانی که درمذاق دشمن زهر نمائست چون آب حیوة از خلال ظلمات درخشان بود . و عکس برکستوان خسروانى بر مثال کواکب ثواقب درخندادس [خندادس] غیاهب رخشان .

مواکب کواکب شعار از کثرت غبارخورشید و سیاره را از تربیت عالم ارضی معزول ساخته صحن کیتی را از انوار لمعات قواضب واسنه و دروع فروغ هرچه تمامتر داده بودند . و از لطائف اوضاع و رغائب احوال که دران روز هایون دست داده بود آنکه بحسب قواعد علم نجوم نیرا صغر باسعد اکبر مقارنه داشت .

وطبع وقاد و ذهن نقاد حضرت سلطانی سلیمان مکانی ظل سبحانی خلیل الرحمانی را که آینه چهره انوار غیب و کنجینه اسرار معارف لاریب است این خیال بدیع روی نمود که همانچون درین روز غرائب ارضی و نوادر عالم سفلی بیش از عجائب سماوی بود ساکنان افلاک از دریچهای درجات فلکی برسم نظارکی از دحام نموده بایکدیگر مقارن شده اند . و الحق این خیال دقیق و این تصرف بدیع از تلقین ملهم قدسی و القاء سروش انسی تواند بود . چه بی شائبه تکلف مثل این معنی رشیق و شبه این نکته دقیق درقصائد و رسائل سخن و ران جهان و هنر پروران دوران که (نه) بنظر رسیده و نه نیاز کسی شنیده .

بیت

همه سرغیب از ازل تا ابد	زهی بر ضمیر منیرت عیان
سپهر کهن سال در دور خود	ندیده بدین عقل و روشن دلی

اللهم خلد ظلال معدلته و رافقه علی بسیط الارضین و ابدانوار سلطنته و خلافته علی قاطبته المسلمین و اجعل رایاته مرفوعة فوق قبة الخضراء و احکامه نافذة فی جمیع اصقاع الغبراء بحق محمد عین اعیان الانسان و آله و صحبه اصحاب الشهود و العیان .

تم الرسالة الموسومة بالعرض

طیلسی رفعت

« آثار اسلامیه و ملیه تدقیق انجمنی » اعضا سندن